



تجربه روان پزشکی در انگلیس

محمد اربابی

روان پزشک و عضو هیات علمی
دانشگاه علوم پزشکی تهران

مدت‌ها بود به دنبال علاقه شخصی و سابقه پژوهش‌هایی که انجام داده بودم مشتاق بودم دوره‌ای در نوروسایکیاتری یا عصب روان پزشکی، اعصاب روان پزشکی یا روان پزشکی اعصاب، البته پیدا کردن معادل فارسی مناسب برای این رشته هم خود نیاز به بحث فراوان دارد، بگذارم و بعد از جست‌وجو در کشورهای مختلف دیدم نزدیک‌تر از همه به آنچه می‌خواهم، می‌توانم در انگلیس این دوره را پیدا کنم، بعد از مشورت با دوستانم دکتر رامین نیلفروشان توانستم موقعیتی را در بیمارستان سنت جرجز لندن پیدا کنم و برای دوره فلوشیپ اقدام کنم. فکر می‌کنم اگر تجربه‌ام را در این سفر نویسم ماحصل این دوره خاطره‌ای بیش نخواهد بود و برای اینکه بتوانم دقیق‌تر آنچه را می‌بینم بفهمم و به کار گیرم، فکر کردم گزارش سفرم را بنویسم و شاید که برای همکاران خودم نیز خواندنی باشد و بتوانم تجربه‌ام را در این سفر به اشتراک بگذارم.

بد نیست چند نکته‌ای را در ابتدای سفرم ذکر کنم. نخست، تجربه من در این سفر تصویری کامل از روان پزشکی انگلیس فراهم نمی‌کند. بالطبع آنچه را که می‌بینم می‌نویسم و بی‌شک بسیار مواردی است که وجود دارد و من مطلع نیستم پس ذکر نخواهد شد. دوم بیشتر مایلم از روان پزشکی اینجا بگویم ولی در این مدت در شهر و کوچه و خیابان هم تجربیاتی دارم و دوست دارم به فراخور حال به آنها اشاره‌ای کنم پس به واقع تمامی آنچه می‌گویم روان پزشکی نیست و سوم سعی می‌کنم تا آنجا که ممکن است بی‌طرفانه تنها گزارش کنم و نظر و داوری برعهده مخاطب باشد، اما ذهن است و عاری از سوگیری نخواهد بود. در پایان، مایه خرسندی است همسفرانی داشته باشم و از حرف‌هایشان بشنوم.

هفته اول

شیرینی شما و مدارک من

بعد از دشواری‌های فراوانی که در تهیه ویزا تحمل کردم در نهایت قرار شد که سی و یک خرداد ماه، بعد از انتخابات ریاست جمهوری دوره دوازدهم در ایران به انگلیس سفر کنیم بعد از مشورت با دوستان از میان پروازهای میان تهران و لندن، اغلب هواپیمایی ایران را پیشنهاد کردند و ما هم بعد از تهیه بلیت عازم فرودگاه شدیم. مسوول بررسی کارت پرواز در هنگام ورود به هواپیما با حساسیت زیادی گذرنامه را چک کرد و با ذره‌بین ویزا را بررسی کرد، کمی نگران شدم نکند موردی در ویزا باشد ولی ایشان گفتند چرا در ویزای بچه‌ها، همراه ذکر نشده و در لندن به مشکل برمی‌خورید، نگران شدم و گفتم عجب کاری، با این همه داستان ویزا صادر شده حالا آنجا اگر مساله‌ای پیش آمد چه کنیم؟ خلاصه با هر دلهره‌ای بود سوار شدیم و دنبال صندلی، خوشبختانه صندلی‌ها در جای مناسبی قرار داشت اما چون دیرتر رسیده بودیم تمام کابین‌های بالای سرمان تقریباً پر بود و با کمی فاصله جایی را پیدا کردم تا ساک دستم‌ام را بگذارم. در حقیقت این ساک خیلی برام مهم بود همه مدارک و پول و اسناد همراهم داخل این ساک بود و می‌خواستم یک جایی بگذارم که در دیدم باشد. تا ساک را داخل فضای کابین

گذاشتم ناگهان خانم مسنی از دو صندلی آن طرف‌تر فریاد زد: «آقا جان ساکت رو آنجا نذار!» با تعجب پرسیدم چطور خانم، گفت: «عزیزم اونجا شیرینی‌های من هست، سوغاته! این ساک شما بهم می‌ریزد.» من ماندم چی بگویم هم نگران مدارک خودم و اهمیتش برای سفرم بودم، هم ماندم نگرانی آن خانم برای شیرینی‌هایش را چطور درک کنم، البته بعدها متوجه شدم آوردن سوغاتی سالم میان ایرانی‌های اینجا چقدر مهم است. خلاصه گشتم و با عذرخواهی از دیگران ساک‌ها رو جابه‌جا کردم تا در نهایت جایی پیدا شد. پرواز خوبی بود می‌شد گفتم همه مسافران ایرانی بودند و حدود ۶ ساعت طول کشید تا به فرودگاه هیترو برسیم.

نوسان راحتی، دشواری و حمایت

وقتی لندن رسیدیم فرودگاه خلوت بود و هیترو خیلی معمولی‌تر از آنچه که شنیدم به نظر می‌آمد اما انگار بخش‌های مختلفی دارد که ما چندان متوجه شلوغی یا حجم زیاد پروازها نمی‌شدیم. نگران پلیس مهاجرت فرودگاه بودم که هر لحظه ممکن است به ویزای من حساس شود و مشکلی پیش بیاید ولی جالب است خیلی آرام و معمولی و با روی خوش برخورد کرد و یک مهر ساده روی ویزا زد و از ذره‌بین هم استفاده نکرد.

از ایران با پسرخاله‌ام بهنام صحبت کرده بودم و تصمیم گرفته بودیم برای چند روز اول یک آپارتمان موقت بگیریم و بعد از گشتن در خود لندن بتوانیم محل مناسب را انتخاب و اجاره کنیم. سایت **airbnb**، سایت مناسبی برای اقامت‌های کوتاه‌مدت است و افراد خانه‌هایشان را به اجاره می‌گذارند من از ایران نمی‌توانستم این سایت را ببینم چراکه به خاطر تحریم، این سایت به کشورهای ایران، سوریه و کره شمالی سرویس نمی‌داد، بهنام زحمت کشید از این سایت یک

سوییت در محله ویملدون نزدیک مدرسه پسرم رزرو کرد تا ما آنجا موقت ساکن بشویم. قیمتش نسبت به هتل خوب بود و شبی حدود صدوده پوند می‌پرداختیم ولی همه امکانات یک خانه تمیز و مرتب را داشت و از این جهت نسبت به هتل بهتر و دل‌بازتر بود. به‌خاطر وسایل زیاد همراهمون از فرودگاه تا محل خانه رزرو شده با دو ماشین رفتیم، ماشین پسرخاله و یک تاکسی گرفتیم. او بر یک نمونه تاکسی است که در ایران مشابه‌اش را در شرکت‌های اسنپ و تپسی داریم و از طریق اپلیکشن موبایل درخواست تاکسی انجام می‌شود. او بر اینجا پول نقد دریافت نمی‌کند و از کارت بانکی بهنام هزینه را کسر کرد. لندن روز رسیدن ما هوای خوبی داشت شبیه هوای بهاری ایران بود و شهر هم ترافیک زیادی نداشت. در نمای اول جذاب، آرام و راحت به‌نظر می‌آمد.

من هم خوشبین که چه جای خوبی آمدیم. از فردا به دنبال خانه گشتم، آژانس‌های املاک معمولاً شرکت‌های بزرگی هستند که در هر منطقه شهر شعبه دارند، خیلی از این شعب، عکس منازل فروشی یا اجاره‌ای را با قیمت پشت و پرتین نصب می‌کنند. من به هشت آژانس مختلف مراجعه کردم و طی یک هفته نزدیک بیست و پنج خانه یا آپارتمان را دیدم، به وضوح آن تصورهایش در روز اول ادامه پیدا نکرد، برخی از خانه‌ها بدتر از عکس‌هایشان بودند، برخی از موارد در آن تاریخ خالی نبودند، برخی از منازل اجاره طولانی‌مدت می‌خواستند، همه اینها کار را خیلی دشوارتر از تصور اولیه من کرد. به ناچار به‌تدریج مهم انتخاب یکی از موارد برای انجام سریع‌تر روند قرارداد است، بعد از آن تازه متوجه شدم خود قرارداد چه داستانی دارد. قرارداد اجاره ملک در اینجا شبیه خرید ملک در ایران است یعنی برای اجاره ملک باید استعلام‌های مختلف مثل حقوق و تأییدیه از محل کار داشته باشید یا اینکه ضامن بیاورید

و آماده کردن مدارک و ثبت قرارداد حداقل یک هفته کاری طول می‌کشد. بعد از اینکه سه مورد را انتخاب کردیم امکان انجام قرارداد به هر دلیلی مهیا نشد، در نهایت با چهارمین خانه‌مورد انتخاب، قرارداد را بستیم. در تمام مدت تنظیم وقت برای بازدید خانه‌ها و انجام امور ثبت قرارداد کارها از طریق اینترنت و ایمیل انجام می‌شد و مباشرهای املاک در آژانس‌ها مدام پشت کامپیوتر در حال تنظیم برنامه و پیگیری امور قراردادها بودند. آنطور که من فهمیدیم در اینجا افراد با دو چیز هويت کارکردی پیدا می‌کنند یکی کدپستی که نشان می‌دهد خانه ملکی یا اجاره‌ای داری، دوم حساب بانکی که بتواند امور مالی را انجام دهد و به عبارتی هر دو هم به‌هم وابسته‌اند. معمولاً شما بدون کدپستی نمی‌توانید حساب بانکی باز کنید و بدون حساب بانکی و کارت بانکی انجام معامله و خرید بسیار دشوار است، چراکه اغلب تبادل‌های مالی از طریق کارت و اینترنت انجام می‌شود و شما اسکناس بیش از بیست پوند کمتر در خریدهای روزمره می‌بینید. باوجود همه سختی‌های پیدا کردن و ثبت قرارداد خانه، آنچه که دشواری لندن را خیلی راحت کرد وجود دوستان و عزیزانی است که در همه مراحل همراه من بودند. بستگان عزیز و دوستان گرفتاری همانند دکتر حمیدرضا رحمانیان، دکتر عباس محمدی نسب، دکتر رامین نیلفروشان و سایر دوستان که در هر مشکلی به‌خوبی کنار من هستند و از هیچ حمایتی دریغ نمی‌کنند. به‌خوبی حمایت دوستانه و همراهی بدون چشم‌داشت را این روزها احساس می‌کنم و این همراهی‌ها از بهترین جنبه‌های این سفر است.

هفته دوم

سنت جرج انگلیسی و گرشاسب ایرانی

وقتی در همان روزهای اول در محله ویملدون به دنبال خانه می‌گشتم، مکرر با نام سنت جرجز

در افسانه، هر دو قهرمان به‌عنوان نماد نیکی بر بدی پیروز می‌شوند. سنت جرج به‌عنوان قدیسی است که محافظ انگلیس است و به‌خاطر تقدس و کرامتی که در تاریخ از وی ذکر می‌کنند، وی اثرات شفابخش و محافظت‌کننده دارد. و البته بنا بر افسانه‌ای در متون ایرانیان پیشین، گرشاسب هم بعد از برخاستن از دها از زیر دماوند در آخر زمان، مجدد زنده می‌شد و ایران زمین را از شر اژدها نجات خواهد داد. برگردیم به بیمارستان، بیمارستان سنت جرجز در سال ۱۷۳۳ میلادی در حاشیه‌های پارک توسط ویلیام وگان، نویسنده و هنری هواره بانکدار ساخته شده است پس از آن به علت کمبود فضای مناسب در قرن نوزدهم توسط ویلیام ویلیکینز معمار مشهور انگلیسی، طرح کالج لندن و گالری ملی انگلیس در همانجا ساختمان جدید گرونور با سیصد تخت‌خواب بنا می‌شود و بعد از رونق بیمارستان و افزایش تعداد بیماران، به علت نیاز فراوان در منطقه توتینگ ساختمان جدید بیمارستان در ۱۹۸۰ ساخته شده و به‌طور کامل منتقل می‌شود و ساختمان قبلی بیمارستان در هاید پارک تبدیل به هتل گرانور می‌شود. وقتی اقبال گرانور وارد بیمارستان می‌شود در ورودی ساختمان مجسمه سنت جرج در حال چیرگی بر اژدها را می‌بینید که خود یادآور نام سنت جرج در بیمارستان است، این بیمارستان هم‌اکنون بیش از هزار تخت‌خواب دارد و شرح کامل‌تر آن را در هفته آینده برایتان خواهم گفت.

هفته دوم

سریال حساب بانکی

در کنار پیگیری برای شروع دوره، نیاز بود شرایط زندگی روزمره را هم مهیا کنم بعد از قرارداد منزل و جابه‌جایی. بخشی از نگرانی من برطرف شد اما اینجا برای انجام امور مالی نیاز مستمر به حساب و کارت بانکی است و لازم بود حساب بانکی باز کنم، افتتاح حساب آداب و رسوم خاص خودش را دارد ابتدا باید یک وقت ملاقات تنظیم کنید که معمولاً سه روز تا یک هفته زمان می‌برد سپس با کارشناس بانک جلسه می‌گذارید تا حساب باز شود اما بانک‌های مختلف بعد از جلسه افتتاح حساب بر خورد‌های متفاوتی داشتند، بانک مترو محترمانه من را پذیرفت و در جلسه افتتاح حساب بعد از مشاهده پاسپورت و ویزا گفت: متأسفم فقط به ویزاهای طولانی‌مدت می‌توانم خدمات ارائه کنم، بانک‌های دیگر هم پاسخ‌های دیگری می‌دادند، اینکه قرارداد الکترونیک منزل مورد قبول نیست، لازم است امضاء دستنویس فرد باشد یا اینکه قرارداد تنها کافی نیست، قبض آب و برق و تلفن باید به اسم فرد متقاضی باشد و یا مشتریان ایرانی به‌عنوان مشتری پرخطر محسوب می‌شوند و نیاز به مصاحبه مفصل تلفنی دارند، حتی به بانک‌های ایرانی هم مراجعه کردم و پرسنل آنها گفتند هنوز فعال نشدند و بعد از برجام به دنبال شروع فعالیت هستند تا به حالت معمولی برگردند ولی هنوز فعالیت معمول را شروع نکرده‌اند، بگذریم به‌رحال در یکی از بانک‌ها که خوشبختانه کارمندش دوره‌گر ایرانی انگلیسی بود توانستم حساب باز کنم، وقتی به دوستان اینجا گفتم به من تبریک گفتند و متوجه شدم اتفاق مهمی برایم رخ داده است و انگار خودم خبر ندارم اما بعد از یک هفته فهمیدم در خرید الکترونیک، احتمالاً به خاطر تحریم و نوع کارت بانکی، محدودیت‌هایی دارم و نمی‌توانم خریدهایم را انجام دهم و به‌نظر دنبال کردن قسمت‌های بعدی سریال حساب بانکی لازم می‌آید. ادامه دارد...

